سخنرانی مسجد النبی قزوین جمادی الثانی جلسه 4

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(كَلَّا وَ الْقَمَرِ @ وَ اللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ @ وَ الصُّبْحِ إِذا أَسْفَرَ @ إِنَّها لَإِحْدَى الْكُبَرِ) [1]

تصمیم اوّلیّه بنده در شب اوّل این بود که هر ده شب را راجع به مقامات علیا مخدره، ملکه عوالم ملکوت، حضرت صدّیقه طاهره سلام‌الله‌علیها مطالبی به عرض شما برسانم. پیغام‌ها و نامه‌ها و درخواست‌ها (که بعضی از آن‌ها الآن همراهم است) این طور به من گفته شد و امر شد که مقداری راجع به امام عصر ارواحنافداه صحبت کنم. از یک جهت به نظر من، تقسیم این ده شب بین حضرت صدّیقه طاهره3 و حضرت بقیّةالله7 راجح آمد. البتّه مقامات حضرت زهرا3 را باید بدانید؛ ولی دیدم تمام ده شب را به این موضوع منحصر کنم، برایم شبهه دارد. راجع به ولیّ وقت و امام عصر7 حاجت بیشتری است که جوان‌ها اطلاعاتی داشته باشند. لذا تصمیم و عزم را به هم زدم و بنا دارم امشب و فردا شب را هم راجع به حضرت زهرا3 سخنانی به عرض شما برسانم و با قید حیات -إن شاء الله- از شب شنبه شروع کنیم به مطالبی راجع به امام زمان7 که دانستن آنها برای جوانان لازم است. این است که نصف مطلب را می‌زنیم و به همین امشب و فردا شب راجع به حضرت زهرا3 قناعت می‌کنم. دیگر مطالب راجع به اولاد ایشان پیشکشتان باشد. ان شاء الله اگر زنده بودیم و دوباره با شما برخورد کردیم، راجع به اولاد حضرت زهرا3 حرف‌هایی دارم.

یک عبارتی شب اوّل عرض کردم، این خیلی مبهم و مجمل بود. می‌خواهم کمی آن عبارت را تفسیر و توضیح بدهم تا بفهمید حضرت زهرا3 کیست. اولاً سیدها مادرشان را بشناسند که مادرشان چه بزرگواری است و اعتباری که از ناحیه مادرشان دارند، کمتر از اعتباری که از

ناحیه پدرشان دارند نیست. ثانیاً سایر طبقات هم حضرت زهرا3 را بشناسند تا اولادهای حضرت زهرا3 را به خاطر این بی‌بی، تعظیم بیشتری کنند.

شب اوّل عرض کردم حضرت زهرا3 یک دستگاهی است مستقلّ و قائم به خودش. عظمت و بزرگواری ایشان ربطی به پیغمبر9 و امیرالمؤمنین7 ندارد؛ یعنی این عظمت و بزرگواری را از ناحیه پدر و شوهر نگرفته است. این بزرگواری و عظمتی است که خدا مستقیماً و مستقلاً به خود حضرت زهرا3 داده است و این دستگاه ایشان است. از چندین جهت؛ هم در دنیا و هم در آخرت، هم در این عالم و هم در عوالم قبل. در عوالم قبل، حضرت زهرا3 یک شخصیتی قائم به خودش بوده است؛ در ردیف انوار پیامبر9 و امیرالمؤمنین7 و حسنین8 تجلّی داشته ولی یک تجلّی خاصّی حضرت زهرا3 در عوالم قبل داشته است که آن تجلّی، مخصوص آن بی بی بوده و فرشتگان و ملکوتیان را به شخص این بی بی -از جنبه شخصیّت خودش- متوجّه کرده است.

خدا ملائکه را امتحان کرد. آن‌ها را به یک ظلمتی مبتلا کرد. البتّه ظلمت ملکوت، سنخ ظلمت مُلک نیست. این تاریکی که الآن این نیم‌کُره را فرا گرفته است، این تاریکیِ مُلکی و ناسوتی است. از سنخ روشنایی خودش است. تاریکی عالم ملکوت هم از سنخ روشنایی خودش است.

برای این که جوان‌ها بفهمند چه می‌گویم، مثالی می‌زنم: تاریکی جهل و نادانی و روشنایی علم و دانایی به چه معناست. می‌گویند: «فلانی روشن است و می‌فهمد.» این روشنایی علم، غیر از روشنایی چراغ‌هاست؛ غیر از روشنایی ماه و ستاره و آفتاب است. می‌گویند: «فلانی تاریک است و نمی‌فهمد.» آن تاریکی جهالت و نادانی، غیر از سنخ این تاریکی عالم جسمانی است. نور و ظلمت عالمِ ملکوت هم، آن چنان است؛ از این سنخ نیست.

خدای متعال فرشتگان را به یک ظلمت شدیده‌ای مبتلا کرد. در آن ظلمت، به خدا نالیدند و از خدا فرج و گشایش خواستند که خدای متعال آن‌ها را از آن مضیقه و خُناق و سختی ظلمات، رهایی عطا فرماید. ظلمت و تاریکی -چه ظلمت جسمانی، چه ظلمت روحانی- بر انسان فشار می‌آورد. انسان را محبوس می‌کند. ظلمت روحانی نسبت به ظلمت جسمانی، بالاتر و فشارش بیشتر است. مثلاً فشار نادانی بر انسان، از فشار تاریکی بیشتر است. انسان در فشار تاریکی نمی‌تواند راه برود، جایی را نمی‌بیند؛ حواسّ ظاهری‌اش محاصره می‌شود. ولی در فشار نادانی، فکر و عقل و خرد و دانش و اندیشه‌هاي او، همه در فشار است.

ملائکه به فشار شدیدی مبتلا شدند و از خدا درخواست کردند که خدای متعال آن‌ها را رهایی بخشد. یک مرتبه یک نوری بر آن‌ها تجلّی کرد که ابصار و دیدگان ملکوت را درهم کوبید! شدّت آن نور و عظمت آن نور، ملکوتیان را خیره کرد. البتّه از این نورها نبود. اوّل بحث متذکر شدم که آن نور ملکوتی بود، مشابه نور دانایی.

آن قدر، این نور قوی بود که ملائکه در شبهه افتادند که این نور ذات حیّ قیّوم قدّوس متعال است. به سجده افتادند. خدا! این چه نور عظیمی است؟ این چه جلوه فوق‌العاده‌ای است که ابصار و دیدگان ملکوتیان را خیره کرده است؟ ملائکه گمان کردند نور ذات الوهیّت است. خطاب رسید: این نور، نور حبیبه من و صفیه من، دختر پیغمبر خاتم9، حضرت صدّیقه طاهره فاطمه زهرا3، دختر محمد مصطفی9 است.

ملائکه از آن جا مرهون منّت بی‌بی شدند. ملائکه و فرشته از آن تاریخ، غلام و بنده سر سپرده این ملکه شدند. این ملکه، معروفیّت شخصیّه‌ای در ملائکه پیدا کرد، ممتاز و جداي از آن معروفیّتی که در ضمن انوار خمسه، برای ملکوتیان پیدا کرده بود.

این را باید بدانید موضوع «کساء» حقیقت دارد. روایات عدیده‌ای هم از شیعه و سنی داریم که پیغمبر و حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام در زیر یک پوشش یمنی جمع شدند. پارچه‌ای یمانی بود مانند عبا. این پنج نفر در زیر آن جمع شدند و آیه (إِنَّما يُريدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهيراً) [2] هم درباره آن‌ها نازل شد. این قدر مسلّم است. حالا عایشه به خانه خودش نسبت می‌دهد و یکی دیگر به خانه امسلمه نسبت می‌دهد و در روایاتی به خانه حضرت زهرا3 نسبت داده می‌شود و ... . به این جهاتش کار ندارم؛ قدر مسلّم یک چنین واقعه‌ای به حسب روایات متظافره واقع شده است.

ولی در خصوص این حدیث کسائی که به این عبارت عربی خوانده می‌شود:

«عن فاطمة الزهراء3 بنت رسول‌الله9: قال: سمعت فاطمة أنّها قالت: دَخَلَ عَلَيَّ اَبی رَسُولُ اللهِ9 فی بَعْضِ الْأَيَّامِ، فَقالَ: السَّلامُ عَلَيْكِ يا فاطِمَةُ. فَقُلْتُ: وَ عَلَيْكِ السَّلامُ. قالَ: اِنّی اَجِدُ فی بَدَنی ضُعْفاً. فَقُلْتُ لَهُ: أُعيذُكِ بِاللهِ يا اَبَتاهُ مِنَ الضُّعْفِ ...» [3]

الی آخر؛ من با بضاعت قلیله‌ای که دارم به این طرز و با این عبارات، در سند و کتاب معتمد معتبری، معنعناً و مستنداً ندیده‌ام.

در هر حال، بنا بر صحّت صدور این عبارات، در جایی که جبرئیل سؤال می‌کند: «خدایا ! این‌هایی که تو می‌گویی زمین و آسمان و ماه و خورشید و بهشت و دنیا و آخرت را برای این‌ها خلق کردم، چه کسانی هستند؟»

«اِنّی ماخَلَقْتُ سَماَءً مَبْنِیَّةً، وَلا اَرْضاً مَدْحِیَّةً، وَلا قَمَراً مُنیراً، وَلا شَمْساً مُضِیئَةً، وَلا فَلَکاً یَدُورُ، وَلا بَحْراً یَجْری، وَلا فُلْکاً یَسْری، اِلاَّ فی مَحَبَّةِ هؤُلاءِ الْخَمْسَةِ الَّذینَ هُمْ تَحْتَ الْکِساَءِ»

آن وقت در جواب، این چنین دارد:

«هُمْ فاطِمَةُ وَاَبُوها وَبَعْلُها وَبَنُوها.»

لطیفه این مطلب را درک کنید! نمی‌گوید این پنج نفر، پیغمبر9 هستند و دخترش و دامادش و دو پسرش. در جواب نمی‌گوید: این پنج نفر، علی7 است و پدرزنش و زنش و دو پسرش. نمی‌گوید: این پنج نفر، حسنین8 هستند و پدر و مادر و جدشان. بلکه می‌گوید: «این پنج نفر فاطمه3 است و پدرش؛ فاطمه3 است و شوهرش و فاطمه3 است و دو پسرش.» محور معرفت را فاطمه3 قرار می‌دهد. یک عنایتی در آن است. یک شخصیّتی برای فاطمه3 قائل شده است که به آن شخصیّت، ایشان را محور و مدارِ کار کرده است.

حالا یک حدیث برای شما بخوانم. این حدیث، خیلی معتبر و بسیار عظیم و بزرگ است. مضمون حدیث را بیان مي‌کنم. این حدیث را علامه مجلسی رضوان‌اللهعلیه در بحار از امام صادق7 نقل فرموده است که در باره حضرت صدیقه3 می‌فرمایند: «هِيَ الصِّدِّیقَةُ الْکُبْرَی». دلم می‌خواهد اهل علم، کمال عنایت را به این جمله اخیره‌اش بفرمایند. می‌فرماید: «هِيَ الصِّدِّیقَةُ الْکُبْرَی وَ عَلَی مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَی.» [4]

این عبارت کوه را تکان می‌دهد. دو مرتبه می‌خوانم؛ اهل علم دقّت کنید. بعد توجیه مختصری هم برای آقایان می‌کنم. «هِيَ الصِّدِّیقَةُ الْکُبْرَی». حالا «صدیقه کبری» پیشکشتان! می‌خواستم یک شب در این باب صحبت کنم. وجودش صدّیقه است؛ فهمش صدّیقه است؛ علمش صدّیقه است؛ عبودیّتش صدّیقه است؛ تمام شؤون مادی و معنوی او صدّیقه است. صادقه نیست، صدّیقه است. این‌ها معنا دارد. صدّیقه است، آن هم صدّیقه کبری است.

«وَ عَلَی مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَی.» «قرون اولی» دو معنا می‌تواند داشته باشد. معنای اوّل، قرن‌هاي اوّلیه آدم و نوح و ابراهیم: است. یعنی قرن‌های اوّلیه یا قرن‌های دنیوی که از زمان آدم ابوالبشر7 تا زمان امام صادق7، در حدود صد قرن، یعنی صد تا صد سال گذشته بود. یا مراد از

قرون اولی، عوالم اولی است که عالم ملکوت باشد، عالم اشباح باشد، عالم ارواح باشد، عالم اظلّه باشد، عالم ذر باشد. این‌ها عوالم اولی هستند که در زیارت جامعه می‌خوانید. قرون اوّلیه بر مدارِ معرفت و شناسایی فاطمه زهرا3 چرخ می‌زده است. خیلی حرف مهمّی است! «وَ عَلَی مَعْرِفَتِهَا دَارَتِ الْقُرُونُ الْأُولَی». قرن‌های اوّلیه، بر مدار و محور معرفت و شناسایی فاطمه3 چرخ می‌زده است. یعنی بر آدم ابوالبشر7 لازم بود فاطمه3 را بشناسد. یعنی بر نوح7 لازم بود فاطمه3 را بشناسد. یعنی حقایق ولایتی ادوار گذشته و قرون اولی، وقتی جوهر می‌گرفت و متجلّی می‌شد که فاطمه3 را بشناسند. فاطمه3 یک زن عادی نیست! خیال می‌کنی فاطمه3، مانند مریم3 دختر عمران مادر عیسی7 است؟ یا حضرت فاطمه3، مثل کلثوم3 دختر عمران است؟ یا حضرت فاطمه3، مانند آسیه3 است؟ یا حضرت فاطمه3 همانند مادرش خدیجه3 است؟ نه این حرف‌ها نیست! همان طوری که بر انبیای گذشته، معرفتِ مقامات ولایت حضرت خاتم النبیین و أمیرالمؤمنین علیهماالصلوةوالسلام لازم بوده است، همین طور لازم بوده که باید فاطمه3 را هم بشناسند که این کیست؟ شاه را که شناختند، شهبانو را هم باید بشناسند. مَلِک را شناختند، ملکه را هم باید بشناسند. اگر نمی‌شناختند، عرفانشان ناقص بوده است. این فرمایش امام صادق7 است که مربوط به نشئه أولی است.

ایشان یک جلوه اختصاصی دارد که همه ملکوتیان را به خود متوجّه می‌کند. تعبیرها را بفهمید، اهل دل و حال! حضرت فاطمه زهرا3 با یک جلوه، ملکوتیان را منصعق در خود می‌کند، منجذب به خود می‌کند، شیفته و فریفته خود می‌کند. آن جا، نور پیغمبر9 متجلّی نشد. نور امیر المؤمنین7 متجلّی نشد. خدای متعال نور این بی‌بی را متجلّی کرد تا فرشته را از آن خُناق و اختناق و سختی و شدّت و فشار بیرون آورد. این خانم، حقّ نعمت به گردن فرشته‌ها و ملکوتیان دارد. لذا بزرگترین فرشته، آن که رابط بین خدا و انبیاء است، آن که ناموس اعظم است، آن که حامل تجلیّات الهی است، یعنی جبرئیل امین، به خانه فاطمه3 می‌آید؛ نوکری و خدمتگزاری می‌کند.

تا کنون جبرئیل امین به خانه چه کسی رفته که خدمتگزاری کند، خدمتکاری کند و نوکری کند؟ جبرئیلی که ناموس اعظم است، جبرئیلی که حامل وحی الهی است، جبرئیلی که آورنده قرآن است (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلى قَلْبِكَ) [5] این روح الامینی که حامل قرآن و واسطه بین خدای سبحان و خاتم پیغمبران است، او به خانه فاطمه زهرا3 می‌آید. در آن خانه هم گهواره بچّه فاطمه زهرا3 را می‌جنباند و سرود می‌خواند:

إن فی الجنّة نهراً من لبن

لِعلیٍ و لزهرا و حسینٍ و حسن

«جبرئیل» گهواره را مي‌جنباند؛ مثل خادم، مثل كلفتي كه گهواره بچّه را می‌جنباند و لالایی برایش می‌خواند. ملائکه، خانه چه کسی آمده‌اند که نوکری و خدمتکاری و خدمتگزاری کنند غیر از خانه فاطمه زهرا3؟ سلمان گفت: یک روز رفتم دیدم بی‌بی فاطمه3 تو خانه است. سلمان و ابوذر و این‌ها، دیگر محارم اسرار بودند. سلمان مي‌گويد: آن طرف دیدم یک دستاس و آسیابي است که به خودی خود می‌چرخد! یعنی چه!؟ پهلوی دستاس کسی نیست، آدمیزادی نیست، خودش می‌چرخد! وقتی که آمدم به پیغمبر9 گفتم. ایشان فرمودند: «بله! دخترم فاطمه3 خسته شده است. وقتی خسته می‌شود، ملائکه و فرشته‌ها می‌روند و کمکش می‌کنند.» این‌ها چیزهای آسانی نیست. این‌ها به گوشتان خورده است ولی خیلی دقّت نکرده‌اید تا بفهمید مطلب از چه قرار است. مگر فرشته‌ها سر راه افتاده‌اند که خانه هر کسی بیایند؟ چرا خانه بزرگترین زن‌های دنیا، مریم3 مادر عیسی7 نمی‌آمدند؟ مادر فاطمه زهرا3، خدیجه کبری3 از همه زن‌ها مقدّم و مهمتر است؛ ولي برای او نیامدند، در حالي که برای این آمدند. ایشان یک شخصیّت دیگری است.

حالا يك قدری استعدادتان بالا رفت! این‌هایی که گفتم روایت است؛ از خودم هیچ نگفتم. حقّ فضولی ندارم. این عرفان نیست که ببافم و تحویل شما بدم. شما هم گیج و ویج بشوید! روایات است که دارم برایتان می‌گویم. حالا یک قدری مغزتان بالاتر آمده و وسیعتر شده، استعدادتان بیشتر شده است. همین مریمی3 که مادر عیسی7 است، همین مریمی که مائده بهشتی برایش می‌آمد، همین مریمی که ملائکه می‌آمدند و با او از پس پرده غیب، خطاب (إِنَّ اللهَ اصْطَفاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفاكِ عَلى نِساءِ الْعالَمينَ) [6] می‌گفتند، همین مریم3 و همین خدیجه3 و همان آسیه‌ای3 -که پریشب، شرح بندگی او در راه خدا را به عرضتان رساندم- و همان کلثوم3 دختر عمران، این چهار زن مثل خدمتکار، مثل کنیز دور حضرت زهرا3 هستند.

روز قیامت، روز تجلّی مقامات است، روز بروز شهود و درجات است. روزی است که هر موجودی به همان موقعیّت و موجودیّتی که هست، تجلّی می‌کند. روزی است که این جناب شیخنا، آن چه که هست نمایان می‌شود. حالا ممکن است بر شما شبهه شده باشد، این «شیخنا» را خیال کنید یک آدمی است! ولی بعد ممکن است -العیاذ بالله، نستجیر بالله، خدایا پناه می‌برم به تو!- حقیقت این شیخ را یک جانور ببینید! فلان جوان را که شما خیال می‌کنید از دین و آیین، عاری و بری است،

یک وقت روز قیامت می‌بینید که یکی از اولیاء الله بوده است. روز قیامت، روزی است که حقایق آشکار می‌شود. در آن روز موجودیّت‌ها و شخصیّت‌ها به درجاتی که هست، روشن می‌شود.

موجودیّت حضرت زهرا3 هم در روز قیامت ظاهر می‌شود. در روز قیامت، این بی‌بی بر یک ناقه‌ای از نور سوار است. یکی از شؤون ایشان این است که این چهار زن، دور ناقه نوری که حضرت زهرا3 برآن سوار هستند را گرفته‌اند. روایت در بخش معاد بحارالأنوار است. هیچ چیز را از خودم نمی‌گویم. همه‌اش روایت است. روایت‌ها مستند است و سندش هم معتمد است. این هم یکی از خصوصیّت‌ها و شخصیّت‌هایش است.

روز قیامت، دو دستگاه است که چشم‌ها را خیره می‌کند. دو تا دستگاه است که جلب توجّه تمام اهل محشر می‌کند. یک دستگاه برای پیغمبر9 و امیرالمؤمنین7 است؛ این دو بزرگوار به طور مشترک، یک دستگاه دارند. منبر «وسیله» آن طرف گذاشته شده است. پیغمبر9 بر منبر وسیله بالا رفته و در پله اعلای آن نشسته است، علی7 هم پرچم، لِوا و عَلَم حمد را به دست گرفته، آن جا ایستاده است. این پرچم هم، وسیع است؛ سایه، زیاد دارد. انبیاء و اولیاء و بزرگان بشر دنیا، زیر پرچم علی‌بن ابی‌طالب7 هستند. این پرچم از آن پیغمبر9 و به دست پرچم‌دار ایشان است. پرچم‌دار پیغمبر9، علی7 است. عَضُد و بازوی پیغمبر9، علی7 است. دست پیغمبر9، علی7 است. چشم و دل پیغمبر9، علی7 است. روح و جان پیغمبر9، علی7 است. علی از پیامبر9 جدا نیست، پیامبر9 از علی7 جدا نیست. این دو بزرگوار، مثل دو چشم هستند. هر یک، کار هر دو را می‌کنند؛ با این تفاوت که پیغمبر9 چشم راست است و علی7 چشم چپ. اهل دل فهمیدند چه گفتم!؟ پیغمبر9 و علی7 مانند دو چشم هستند. این چشم که بسته باشد، آن چشم همه را می‌بیند؛ آن هم که بسته باشد، این چشم هم، همه را می‌بیند. هر دو هم، همه را می‌بینند. کاری که از دو چشم بر مي‌آید، از یک چشم هم ساخته است. در عین حال، علی7 چشم چپ است و پیغمبر9 چشم راست. پس علی7 و پیغمبر9 با هم، یک دستگاه هستند. «أَنَا وَ عَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ» [7] هر دو بزرگوار، یک دستگاه هستند؛ با این تفاوت که پیغمبر9 بالای منبر و علی7 پایین منبر است؛ ولی پرچم و لواء حمد، دست علی7 است. «آدَمُ وَ مَنْ دُونَهُ تَحْتَ لِوَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» [8] و این لواء که برای پیغمبر9 است در دست علی7 که دست پیغمبر9 است قرار دارد. این یک دستگاه است. هر کس نزد این دستگاه رفت، مأمون و سالم خواهد بود. هر کس زیر این پرچم رفت، راحت است. چشم‌های تمام اهل محشر را این دستگاه به خودش جلب می‌کند.

یک دستگاه دیگری خانم حضرت زهرا3 خودش به تنهایی دارد. این دستگاه، عجیب و غریب است! دستگاه این خانم به طرز عجیبی چشم‌ها را خیره کرده و اهل محشر را به خود منصعق کرده؛ نه منجذب، بلکه منصعق کرده است! این خانم یک دستگاهی دارد! در قُبّه‌اي از نور می‌آید. قبّه نور هم مثل قبه‌هاي دنیا نیست! مثل این قبه مسجد نیست که بالاي شبستان را گرفته است؛ بلکه یک معنای دیگری دارد. یعنی مُخّ مقام نورانیّت زهرا3 بدون ستر و حجاب و پرده، متجلّی می‌شود. این معنی قبّه است. اهل علم دانستند چه گفتم. آن قدر آن نورانیّت، قوی و شدید است که از چپ و راست صدا بلند می‌شود:

«مَعَاشِرَ الْخَلَائِقِ! غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُؤُسَكُمْ.» [9] ای مردم! چشم‌هایتان را ببندید. ای مردم! سرهایتان را زیر بیندازید. چرا چشم‌ها را ببندند؟ برای این که اگر چشم‌ها را باز کنند، تا توجّه به آن نور کنند، آن نور چشم‌هایشان را می‌کوبد.

مثلاً شما به این چراغ می‌توانید اندکی نگاه کنید. امّا یک نورافکن قوی ده هزار شمعی این جا باشد، آیا می‌توانید نگاه کنید؟ تا نگاه کنید، چشم‌های شما را به هم می‌کوبد؛ سفیدی چشمت را خراب می‌کند؛ اعصاب چشمت را به هم می‌کوبد. می‌توانی در وسط روز یک دقیقه به آفتاب نگاه کنی؟ ابداً! چون تیر نور آفتاب، چشم‌هایت را می‌کوبد.

آن نور (نور حضرت زهرا3)، مَثَل نور خدا شده است. آیه نور راجع به حضرت زهرا3 است. فرصت نیست بگویم و الاّ در نظر داشتم راجع به آیه نور و مقام نورانیّت حضرت زهرا3 صحبت کنم. اجمالاً بدانید دو سومِ آیه نور، راجع به حضرت زهرا3 است. خدا برای نور خودش، مَثَل به نور فاطمه3 زده است، نه به نور پیغمبر9، نه به نور مرتضی علی حیدر7. بروید روایات را نگاه کنید. برای نور خودش به نور فاطمه3 مَثَل زده است به «مشکات». یک لطایفی هم در این آیه هست که انسان، بُهت می‌زند. واقعاً عقل را حیران می‌کند. اگر لطایف این آیه را به موجب روایات بفهمید، آن وقت گیج می‌شوید که فاطمه زهرا3 کیست؟

ای اهل محشر! چشم‌ها را ببندید که اگر باز کردید، شدّت نور، چشم‌ها را از خود، بی‌خود می‌کند و در هم می‌کوبد. سرها را پایین بیندازید. نه این که چشم‌ها را ببندید که نبینید؛ چون نامحرم هستید! آن جا که دیگر محرم و نامحرمی مطرح نیست. چشم چرانی که نیست! به اضافه آن که سیّدها، همه مَحرم فاطمه3 هستند. انبیاء همه محرم فاطمه زهرا3 هستند. نوح7 و ابراهیم7، از آدم7 تا برسد به حضرت خاتم9؛ انبیائی که آباء پیغمبرند، همه محرم به حضرت زهرا3 هستند. از پیغمبر9

به این طرف، همه سیّدها محرم به حضرت زهرا3 هستند. اولادهای امیرالمؤمنین7 از همسران دیگرش، محرم حضرت زهرا3 هستند. اولادهای آن اولاد، محرم حضرت زهرا3 هستند، نامحرم نیستند. و به علاوه، روز قیامت جای این حرف‌های محرم و نامحرمی نیست. پس حکمت این‌که می‌گویند چشم‌ها را ببندید چیست؟ چون چشم‌ها از بین می‌رود. در قبّه نور است؛ در ناقه نور است.

«دعای نور» هم برای فاطمه زهرا3 است. «بِسْمِ اللهِ النُّورِ بِسْمِ اللهِ نُورِ النُّورِ بِسْمِ اللهِ نُورٌ عَلَى نُورٍ بِسْمِ اللهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ ...» [10] مال حضرت زهرا3 است. نور حضرت زهرا3 شکننده آتش تب است. مطلب، همین طور موج می‌زند. حرف نمی‌داند به کدام موجش دست بیندازد. تب، آتش است؛ حرارت است. نور، آتش را از بین می‌برد. لذا روز قیامت جهنّم صدا می‌زند: «جُزْ يَا مُؤْمِنُ! فَقَدْ أَطْفَأَ نُورُكَ لَهَبِي.» [11] نور، نار را می‌کوبد. نور حضرت زهرا3، نارِ تب را می‌کوبد. خدای متعال در مقابل غصب فدک که از حضرت زهرا3 غصب شد، تب را در اختیار حضرت زهرا3 گذاشت. آن وقت توسّل به حضرت زهرا3 و خواندن دعای نور که خدای متعال از طریق حوریه‌ها برای حضرت زهرا3 آورده است، تب را برطرف مي كند. این‌ها عجیب است! دعای نور را که حضرت زهرا3 به سلمان دادند، چنین است:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللهِ النُّورِ، بِسْمِ اللهِ نُورِ النُّورِ، بِسْمِ اللهِ نُورٌ عَلَى نُورٍ، بِسْمِ اللهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ، بِسْمِ اللهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ، وَ أَنْزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ فِي كِتابٍ مَسْطُورٍ. فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ عَلَى نَبِيٍّ مَحْبُورٍ، الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ وَ بِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ وَ عَلَى السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ، وَ صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.» [12]

این دعای نور است که در مفاتیح و کتب ادعیه هم هست. بخوانید. هر کسی صبح و شام بخواند و متوسّل به حضرت زهرا3 بشود، مبتلا به تب نمی‌شود. مداومت به این دعا، رفع تب می‌کند.

سلمان; گفت: به بیش از هزار نفر تعلیم کردم، تب آن‌ها را معالجه کردم. دکترها و دارو فروش‌ها از عبارت من خوششان نمی‌آید؛ زیرا که اگر شما به این دعا ادامه کردید، هزینه ویزیت دکترها، تو جیب خودتان می‌ماند. دیگر پول داروها تو جیب خودتان می‌ماند. من خودم تجربه بسیار راجع به این دعا دارم. این دعا متعلق به حضرت زهرا3 است. توسّل به حضرت زهرا3 رفع تب می‌کند. امام باقر7 یا امام صادق7 وقتی تب می‌کرد، فریاد می‌زد: «يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ! يَا فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ!» [13] توسّل به حضرت زهرا3 می‌جست، تبش بر طرف می‌شد. روایت دارد در مقابل

فدک که از حضرت زهرا3 غصب کردند، خدا تب را به اختیار و فرمان حضرت زهرا3 گذاشت. به دعای نور او و به توسّل به نور فاطمه3 نار و آتشِ تب از بین می‌رود.

به هر حالت، نور عجیبی است که ابصار اهل محشر را می‌کوبد. حضرت زهرا3، در قبه نور، بر ناقه نور، نور فی النور، نور من نور، نور علی نور می‌آید. جبرائیل با چندین هزار فرشته پیاده در رکاب از طرف راست و میکائیل و اسرافیل با چندین هزار فرشته از چپ می‌آیند. اینها سپهبدها و ارتشبدهای عالم ملکوت هستند که با فوج‌هایی از افسرانِ ارشدِ نظامیان ملکوتی، همه به حال خبردار و خدمت، در یمین و یسار می‌آیند. آن وقت جلوی ناقه این بی‌بی3، مادرش خدیجه3، مریم3 مادر عیسی7، آسیه3 بنت مزاحم، کلثوم3 دختر عِمران -که او هم از زن‌های بزرگ است- چهارتایی «کالحُجّام» هستند. آقایان اهل علم! عبارت این است: «کالحُجّام»؛ مثل کُلفَت و نوکر، پیاده جلوی ناقه بی‌بی3 هستند. ملائکه از چپ و راست به ریاست و فرماندهی جبرئیل و میکائیل، مي‌آیند. حضرت زهرا3 هم در قبّه نور، در حال تلألؤ و تجلّی که همه اهل محشر را کوبیده، می‌آید و به طرف بهشت می‌رود.

این عظمت حضرت زهرا3، هیچ ربطی به دختري پیغمبر9 ندارد! دخترهای دیگر پیغمبر9 معلوم نیست کجا هستند! زینب دختر دیگر پیغمبر9 است؛ معلوم نیست کجای محشر است؟ رقیه دختر دیگر پیغمبر9 است، معلوم نیست در کدام گوشه محشر است؟ پس این جلال برای این بی‌بی، ربطی به پیغمبر9 ندارد. برای خودش است. ایشان در مقابل جلالی که پدرشان و شوهرشان، با همدیگر شرکت سهامی و دستگاهی دارند که انبیاء را متوجه کرده است، این خانم هم خودش یک نفری، دستگاهی دارد که حتّی انبیاء را هم به خودش خیره کرده است.

می‌دانید اُجرت این حرف‌های من چیست؟ اجرت این حرف‌های من آن است که سیّدها یعني بچّه‌هاي فاطمه3 را از این تاریخ به بعد، دو درجه بیشتر از گذشته احترام کنید. این اجرت کلمات من است! من حقّم را، حقّ سخنوریم را در این باب به شما نمی‌بخشم مگر این که شما نسبت به بچّه‌هاي فاطمه زهرا3، همین سیّدها، بیشتر از قبل احترام کنید. این سیدّها اگر صد پشت هم فاصله داشته باشند، بچّه‌هاي فاطمه3 هستند.

یک مثال بزنم: این چراغ بالای سر بنده، به یک سیمی متّصل است که این سیم انشعاب پیدا کرده از یک شاه سیمی که آن کنار ایوان است. آن شاه سیم هم تا در مسجد رفته و از یک شاه سیم بزرگتری که در خارج مسجد مثلاً لب خیابان است، منشعب شده. باز آن شاه سیمی که سر خیابان

است، رفته در یک چهار راه دیگری از یک شاه سیم درشت‌تری منشعب شده است. بالاخره به کارخانه و آن جایی که مخزن برق است می‌رسد، ده بیست تا انشعاب از آن ایجاد شده است. این شعبه بیستم که خودش ده شعبه شده است، نورش از کجاست؟ از خود کارخانه است. فرق نمی‌کند؛ دو پشت، دو انشعاب، ده انشعاب، صد انشعاب، هزار انشعاب بشود، باز نور از کارخانه است.

در این سیّدی که پشت صدم است، از آن خون فاطمه زهرا3، از آن شیر فاطمه زهرا3، رنگی در این جا هست. از آن جا، نور را گرفته است. لذا سیّدها و لو صد پشت فاصله داشته باشند، باز هم نور را از منبع می‌گیرند. از این ساعت به بعد، سادات را به احترام حضرت فاطمه زهرا3 تعظیم کنید. اگر سیّد پولدار را تعظیم کنید به طمع پولش، ربطی به مطلب من ندارد. اگر سیّد صاحب منصب را تعظیم کنید به احترام منصبش، به امید استفاده از او، ربطی به مطلب من ندارد. اگر یک سیّد طلبه‌ای را، یک سیّد فقیری را، یک سیّد بی‌عنوانی را که در اجتماع عنوان ندارد، احترامش کردید، بالادست خودتان جا دادید، او را جلوتر انداختید، در مقابل او کوچکی کردید، این کار شما احترام فاطمه زهرا3 است. من حقّ کلماتم را به شما در این باب نمی‌بخشم مگر این که احترام به سادات را از این تاریخ به بعد دوچندان کنید. این آن چیزی است که من از شما طالب و درخواست‌کننده هستم.

فاطمه زهرا3 یک مقام عظیمی دارد که در مقابل آن دستگاه شرکت سهامی پدر و شوهرش، یک دستگاه و کارخانه دیگری خود او دارد که انبیاء را به خودش خیره کرده است. این فاطمه زهرا3 است.

بی‌خود نیست که جناب سلمان; در پی کسب معرفت نسبت به حضرت فاطمه3 است. سلمان; در درجه دهم ایمان است. امام درباره سلمان می‌فرماید: «بَحْرٌ لَا يُنْزَحُ» [14] امام درباره سلمان می‌گوید: «سَلْسَلٌ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ.» [15]

واقعاً سلمان سلام‌الله‌علیه آبروی ما ایرانی‌ها شده است. افتخار ما به داریوش و سیروس و امثال این‌ها نیست. این‌ها چه کسی هستند؟ من غرور ملّی دارم، امّا غرور ملّی من به طرز دیگری جنبش کند. سیروس کیست!؟ داریوش چه کسی است!؟ این‌ها چه کسانی هستند؟ یک مشت گبرهای آتش‌پرست بودند، ستاره‌پرست بودند، معلوم نیست چه بوده‌اند! افتخار ما به سلمان فارسی; است که: «سَلْسَلٌ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ» ما بچّه آن آب و خاکی هستیم که مثل سلمان، به دنیا داده است. ما بچّه‌هایی هستیم که پیامبر9 مدح ما را کرده و فرموده است: «لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَنُوطاً بِالثُّرَيَّا لَتَنَاوَلَهُ

رِجَالٌ مِنْ فَارِسَ.» [16] فرمود: «اگر علم در ثریا باشد دست بچه ایرانيها دراز می‌شود و آن را می‌گیرد.» یک قدری غرور ملّی بنده به جوش آمد! رگ ایرانی‌گری من به خروش آمد! فرمود: ای عرب‌ها! امروز شما می‌زنید که ایرانی‌ها را به اسلام بیاورید؛ یک وقتی خواهد شد که این ایرانی‌ها بزنند و شما را به اسلام بیاورند؛ و آن زمان ظهور حضرت بقیّةالله ارواحنافداه است که اغلب اصحاب امام زمان7 ایرانی هستند. این را بدانید! اکثر اصحاب امام زمان7 ایرانی هستند. چند عرب معدود در بین آنهاست و الا بقیّه اصحاب، بچّه‌هاي شیراز و اصفهان و خراسان و طالقان و همچنین قزوین که مخصوصاً در بعضی از روایات هم آمده است.

به هر حالت، افتخار ما به سلمان; است. او در درجه دهم ایمان است. درباره او گفته‌اند: «سَلْسَلٌ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ». دریایی است که حکمت از آن می‌جوشد. امام می‌فرماید: «بَحْرٌ لَا يُنْزَحُ» «سلمان; دریایی است که خشک شدنی نیست.» سلمان; تالی تلو عصمت است. به سلمان; یک مقدار از ولایت جزئیّه، عنایت شده است.

روزی سلمان; با بلال خدمت پیغمبر9 آمدند برای این که معرفتشان درباره حضرت زهرا3 زیاد شود. سلمان; برای این که عرفانش نسبت به حضرت زهرا3 زیادتر شود، خدمت پیغمبر9 می‌آید. روی پای پیغمبر9 می‌افتد. پیغمبر9 می‌گوید: سلمان! این کارها را نکن! این کارهایی است که ایرانیان با پادشاهانشان می‌کنند. من بنده خدا هستم. من پادشاه نیستم. این کارها چیست؟ این روی پا افتادن‌ها درست نیست. آن وقت سلمان گفت: «آمده‌ایم تا فضائل فاطمه3 را در روز قیامت از شما بشنویم و عارف به مواقف و مقامات حضرت فاطمه3 شویم.» پس حضرت فاطمه3 از این زن‌های عادی نیست. از کسانی است که سلمان; به دنبال معرفت نسبت به مقاماتش می‌رود.

حالا به عشق حضرت فاطمه زهرا3، اوّل فرزندانش و بقیّه هم دنبال سر آنها سه تا از آن صلوات‌های علی‌پسند بفرستید.

اوصاف خدا در تو هویداست کما هی علم تو محیط است به معلومِ الهی خورشید گهی تافت به مه گاه به ماهی هرگز نشنیدیم خدا را بُوَدی اُم

ذاتت متعالی، صفتت نامتناهی سر تا قدمت آینه طلعت شاهی با نعلِ سمندِ تو، نیاراست تکاپو ای اُم الوهیّین، ای در تو خِرَد گُم

راستي خرد گم است، عقل حیران است در حضرت زهرا3.

باز آی که ما مردم افروخته انجُم جان بی تو به لب آمد، بنمای تبسّم

بر دیدن شاهینت، بر دیده مردم تا بشکفد از باغ گل و خیزد خیرو

بي‌بي! يك جلوه‌اي به مجلس ما كن!

يا فاطمه الزهرا! إنّا بِکَ نَشکوا! دست ما و دامن بچّه‌هایت. بی‌بی! دست بچّه‌هایت و ریشه‌هاي معجرت، بی‌بی! به حقّ اولادهای معصومینت ، امشب بخشش گناهان همه ما را از خداوند متعال بخواه.

خدایا! به حقّ فاطمه زهرا3؛ «فُطِمَتْ هِيَ وَ شِيعَتُهَا مِنَ النَّارِ» [17] به حقّ فاطمه زهرا3، من می‌گویم؛ بچّه‌هاي فاطمه3! شما بلند گریه کنید. خدایا! به آن صورت سیلی خورده فاطمه3 که امام صادق7 فرمود: من همین طور که نگاه می‌کنم، گویا می‌بینم گوشواره به گوش مادرم شکست! به آن صورت سیلی خورده فاطمه3، خدایا!

خوب به حال آمدید! علاقه و محبّتتان، شما را حرکت داد. امید است ناله‌هایتان، همه بلند شود. چشم‌هایتان، همه گریان شود.

خدا! به آن بازوی ورم کرده فاطمه3؛ زن‌های مجلس! صدای من به شما می‌رسد. ناله‌هایتان را بلند کنید! خدا! به آن پهلوی شکسته، به آن محسن سقط شده، اولاً فرج فرزندش امام زمان7 را نزدیک فرما! عقده دل ما را در مصائب این بی‌بی، به ظهور فرزند ارجمندش بگشا! ثانیاً برات آزادی از آتش، به همه جمعیّت امشب ما، از صغیر و کبیر و زن و مرد و عالم و عادی و کاسب و اداری و هر که هست و دل به فاطمه زهرا3 بسته است، برات آزادی همه را از آتش جهنّم عطا بفرما.

[1] . مدّثر: 31 تا 35

[2] . احزاب: 33

[3] . عوالم العلوم و المعارف، ج 11، ص 931-934

[4] . بحارالأنوار، ج 43، ص 105

[5] . شعراء: 193-194

[6] . آل عمران: 42

[7] . بحارالأنوار، ج 35، ص 34 / الخصال، ج 1، ص 31

[8] . بحارالأنوار، ج 16، ص 402

[9] . بحارالأنوار، ج 27، ص 140. حدیث مشابه: بحارالأنوار، ج 43، ص 53

[10] . بحارالأنوار، ج 43، ص 67

[11] . بحارالأنوار، ج 8، ص 249

[12] . مهج الدعوات و منهج العبادات، ص 7 / بحارالأنوار، ج 43، ص 67

[13] . بحارالأنوار، ج 59، ص 102

[14] . بحارالأنوار، ج 22، ص 319 و 373

[15] . بحارالأنوار، ج 22، ص 348

[16] . بحارالأنوار، ج 1، ص 195

[17] . علل الشرائع، ج 1، ص 179، ح 5